

اشاره

جنبش عمیق مردمی و دینی سربداران، در اثر تلاش پی‌گیر رهبران آزاده، آگاه، مردم‌دوست و متدین آن منجر به تشکیل دولت مستقل و ملی و شیعه مذهب ایرانی (سربداران) در قسمتی از خاک ایران (سبزواری) گردید. این جنبش از لحاظ وسعت، بزرگ‌ترین و از نظر تاریخی، مهم‌ترین جنبش آزادی‌بخش خاورمیانه در قرن هشتم هجری (چهاردهم میلادی) است که برای نخستین بار بر ضد فرمانروایان بیگانه و غارتگر مغول در ایران به وقوع پیوست.



سربداران سرب‌به‌دار

حمیده‌طرقی اردکانی





مورخان که همواره نام «مردان نامی» تاریخ را ثبت کرده‌اند، نه سرگذشت «مردان مردمی» را، بالطبع از زندگی این «شیعه علوی» که شیخ خلیفه نام داشت، اطلاعات زیادی را ثبت نکرده‌اند.

مغول درآمد. یکی از ایلخانان مغول که نهضت سربداران در زمان او تکوین یافت، سلطان ابوسعید بهادر خان فرزند اولجاتیو بود که پس از مرگ پدر در سلطنت بر تخت سلطنت جلوس کرد و به کمک حکام متعدد به اداره کشور پرداخت. ابوسعید حکومت خراسان را به امیر علی بن قوشچی سپرد تا به یاری چند تن از شخصیت‌های متنقد، به اداره این ایالت پهناور بپردازد.^۱

لازم به توضیح است که در زمان حکومت مغولان بر ایران با توجه به از بین رفتن بساط خلافت عباسیان و همچنین براندازی محافل فرقه اسماعیلیه، عالمان شیعی فرصت تبلیغ پیدا کردند. شیعیان به ویژه شیعیان دوازده امامی (اثنی عشری) با تبلیغات وسیعی که انجام دادند، توانستند حتی برای مدتی هر چند کوتاه مذهب تشیع اثنی عشری را مذهب رسمی کشور اعلام کنند. این پیروزی که در زمان اولجاتیو رخ داد، مرهون زحمات و تبلیغات علمای شیعی به ویژه خواجه نصیرالدین طوسی و ابن مطهر حلی بود.^۲

همزمان با حکومت ابوسعید، در شرایطی که مردم ایران زیر ستم ستوران ایلخانان و حکام فراوان ابوسعید لگدمال می‌شدند و در همان حال که همه مدعیان مذهب حاکم یا مهر سکوت بر لب‌های خویش نهاده بودند و یا در کنار ایلخانان و امرای او به توجیه جنایات و نامردمی‌ها از موضع شرع می‌پرداختند، مردی از عاشقان علی (علیه السلام) قدم در خراسان نهاد و چون همه مردان مردمی تاریخ، در ظلمت آن شرایط تاریخی، زمینه‌ساز نهضتی بزرگ گردید. مورخان که همواره نام «مردان نامی» تاریخ را ثبت کرده‌اند، نه سرگذشت «مردان مردمی» را، بالطبع از زندگی این «شیعه علوی» که شیخ خلیفه نام داشت، اطلاعات زیادی را ثبت نکرده‌اند.

شیخ خلیفه که به حق بنیانگذار نهضت سربداران محسوب می‌شود، همچون مردان خدا، جوانی را با تحصیل علوم دینی گذراند و به توفیق حفظ قرآن نایل آمد. وی مدتی به محضر شیخ «بالوی زاهد» در شهر آمل رفت و آمد کرد، ولی چون روح تشنه‌اش با آموزش‌های ضد اجتماعی زاهد آملی سیراب نشد، به سمنان مهاجرت کرد و مدتی نیز ملازمت شیخ رکن‌الدین علاءالدوله سمنانی را اختیار نمود. روزی علاءالدوله از او پرسید که به کدام مذهب از مذاهب اربعه مقتید است و شیخ پاسخ داد که آنچه من می‌جویم، از این مذاهب بالاتر است. علاءالدوله دواتی را که در پیش روی داشت، برداشت و به سر خلیفه کوفت و بدینسان هجرتی دیگر آغاز شد.

شیخ خلیفه که از زندگی در سمنان در این مدت بیشتر به رنج و محنت مردم آگاه شده و انگیزه‌اش برای برپایی عدالت و براندازی ظلم و جور با الگوگیری از مذهب تشیع بیشتر شده بود؛ این بار رهسپار بحرآباد شد و مدتی ملازم خواجه غیاث‌الدین هیبة‌الله محمودی گردید، اما خواجه نیز او را همراهی نکرد و این بار رهسپار سبزوار شد.^۳

خراسان از دیرباز کانون تشیع بوده و همواره در خیزش‌های ضدجور پیشگام. شیخ خلیفه در مسجد جامع سبزوار سکونت گزید و دعوت خویش را آغاز کرد.

به دلیل این که در سبزوار سالیانی عارف بنام و صاحب نفوذ کلام

تاریخ سربداران

در قرن هفتم هجری در شرایطی که خوارزمشاهیان بر سرزمین ایران حکومت می‌کردند، «تموچین» فرزند یوکای بهادر، موفق شد تا به تدریج قبایل پراکنده مغولستان را متحد سازد و پس از غلبه بر حریفان داخلی، در صدد بسط قلمرو خویش برآمد. فساد داخلی حکومت خوارزمشاهیان، توانمندی و جسارت چنگیز خان و بسیاری از عوامل متعدد دیگر، باعث گردید تا مغولان به سوی مرزهای ایران حرکت کنند و در اندک مدتی شهرهای شمال شرق ایران را تصرف نمایند و دولت خوارزمشاهیان را منقرض کنند. بازگشت چنگیز به مغولستان و مرگ او، سلطه مغولان به ایران را پایان نداد و پس از چندین بار دیگر هلاکو خان در سال ۶۵۴ هـ.ق تهاجم گسترده دیگری را به ایران آغاز کرد. این بار تقریباً تمامی ایران در معرض تاخت و تاز قوم مغول قرار گرفت و نه تنها تمامی شهرهای ایران که بغداد پایتخت خلفای عباسی و مرکز تسنن و ترویج آن نیز به دست مغولان سقوط کرد. پس از مرگ هلاکو خان، سلطه مغولان بر ایران همچنان ادامه یافت و هر قسمت از سرزمین ما تحت حاکمیت ایلخانی از ایلخانان





شیخ حسن پس از دو ماه و یک روز توقف در نیشابور، چون محل اخفایش معلوم شده بود، روانه مشهد شد و از آنجا عازم ابيورد و خبوشان گرديد.

شیخ سفری طولانی - حدود یک سال و نیم - به عراق انجام داد. بعد از آن دو ماه در خراسان توقف داشت. بعد از خراسان عازم ترکستان شد و مدتی را در بلخ و ترند گذراند. سپس از آنجا عازم خواف و قهستان گرديد و سرانجام به کرمان رفت. از کرمان به مشهد مراجعت کرد و بالاخره به نیشابور بازگشت. وی که توقف در خراسان را صلاح نمی دید، از راه قهستان عازم عراق عجم شد و مدتی در دستجرد توقف نمود و مدتی بعد به مشهد مراجعت کرد. در این زمان ارغون شاه تصمیم به دستگیری وی گرفت. امیر ارغون شاه بر شهرهای یازر، نسا، ابيورد، خبوشان، طوس و مشهد و نیشابور تسلط داشت. شیخ حسن که خطر را نزدیک می دیده به قصد حجاز از مشهد خارج شد، ولی ارغون شاه که به دنبال او بود، در راه قهستان و نیشابور او را دستگیر و روانه زندان کرد.^{۱۱}

در روز پانزدهم ربیع الاول سال ۷۳۶ هـ.ق، سلطان ابوسعید درگذشت و چون پسری نداشت، ایران و حکام بلاد از «ارپاخان» جانشین او اطاعت نکردند^{۱۲} و حتی بعضی از حکام ادعای سلطنت کردند. طوغای تیمورخان از جمله حکامی بود که ادعای سلطنت کرد. او از نوادگان چنگیز بود و بر نواحی اطراف گرگان و کالبوش حکومت می کرد. امیرعلی فوشچی از جمله کسانی بود که سر به اطاعت طوغای نهاد.^{۱۳}

قیام انفعالی و شتابزده باشتین

باشتین در دوره مورد بحث، روستایی کوچک در نزدیکی سبزوار بود که اهالی آن تحت تأثیر آموزش های شیخ حسن جوری قرار گرفته بودند و منتظر اشارت وی بودند. در روز ۱۲ شعبان ۷۳۷ هجری، پنج تن از ایلچیان علاءالدین محمد هندو (متصدی امور مالیات طوغای تیمور) برای گرفتن مالیات وارد این روستا شدند و در خانه دو برادر به نام های حسن و حسین، شراب طلبیدند. این دو برادر از روی آکراه شرابی برای آنها تهیه کردند. ایلچیان خوردند و بعد شاهد خواستند و چون پاسخ منفی دریافت کردند، زنان خانه را طلب کردند. حسن و حسین که چنین دیدند، گفتند که ما سر بر دار می دهیم، ولی تن به این فضااحت نمی دهیم. آنگاه تیغ کشیدند و ایلچیان را کشتند و خود را سر بر دار نامیدند.^{۱۳}

بدینسان با حرکتی انفعالی، قیامی شتابزده تحقق یافت، قیامی که

وجود نداشت و همچنین به علت تشیع مردم، استقبال خوبی از اندیشه های شیخ خلیفه از طرف مردم صورت گرفت. او که فقط نشستن و وعظ کردن را جایز نمی دانست، با پیروی از ائمه اطهار - خصوصاً امام علی (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) - مبارزه با فسق و فاسقان را تبلیغ می کرد و مردم را به ظهور امام مهدی (عج) و برکندن ریشه ظلم و ستم بشارت می داد.^{۱۴}

افزایش گرایش مردم سبزوار به شیخ خلیفه و نشر اندیشه های شیعی او، فقهای شهر را به شدت عمل و تدارک توطئه قتل او واداشت. آنان پس از نشست های متعدد، فتوا دادند که شیخ مهدورالدم است و قتل او واجب. آنان این مطلب را برای سلطان ابوسعید نوشتند و خواستار اجرای حکم و فرمان او شدند. ابوسعید هم که گویا همچون فقهای شهر از نفوذ معنوی درویشان و محبوبیت شیخ در نزد مردم سبزوار باخبر بود، در جواب نوشت: «من دست به خون درویشان نمی آیم و حکام خراسان به موجب شرع شریف عمل نمایند.»^{۱۵} با دریافت این پاسخ، فقهای سبزوار بر قتل شیخ خلیفه راستخ شدند و او را شبانه در مسجد جامع سبزوار به دار آویختند.

پس از شهادت شیخ، مریدان وی بدون کمترین تردید و با سفارش قبلی شیخ که احساس خطر کرده بود، به ممتازترین شاگرد شیخ خلیفه یعنی

شیخ حسن جوری دست ارادت دادند. شیخ حسن جوری که می دانست دشمنان پس از شهادت استاد به سراغ او خواهند آمد، مصلحت چنان دید که از همان فردای شهادت شیخ خلیفه، از سبزوار خارج شود. پس همراه عده ای از مریدان، سبزوار را ترک کرد و عازم نیشابور شد.^{۱۶} در شهرهای خراسان به همان اندازه که زمینه های فرهنگی برای بسط تعالیم شیخ خلیفه فراهم بود، خطر تهاجمی گسترده علیه هر حرکتی نیز وجود داشت. شهادت شیخ خلیفه به رهروان راه او و به خصوص به شیخ حسن جوری این تجربه را آموخت که تکامل و توسعه نهضت و موفقیت رهبری و مصون ماندن از توطئه دشمن، مستلزم هجرت مداوم و در عین حال رعایت پنهان کاری است. با چنین تجربه ای، شیخ حسن پس از مرگ استاد مهاجرت های نسبتاً طولانی و متعددی را به شهرهای مختلف انجام داد. نخستین شهری که شیخ پس از خروج از سبزوار بدان قدم نهاد، نیشابور بود. وی در سر راه خود به نیشابور که ملاقات های کوتاهی با روستائینان داشت، همه جا ضمن دعوت و تبلیغ مخفیانه آنان و ثبت اسامی شیسان، به مریدان توصیه می کرد که حالا وقت اخفاست و می فرمود که آفات حرب مرتب داشته، موقوف اشارت باشند.^{۱۷}

خراسان از دیرباز کانون تشیع بوده و همواره در خیزش های ضدجور پیشگاه

شهادت شیخ خلیفه به رهروان راه او و به خصوص به شیخ حسن جوری این تجربه را آموخت که تکامل و توسعه نهضت مستلزم هجرت مداوم و در عین حال رعایت پنهان‌کاری است.

اگرچه ریشه ایدئولوژیکی خود را مستقیماً از تعالیم شیعی شیخ حسن جوری می‌گرفت، اما در ارتباط مستقیم سازمانی با تشکیلات وسیعی نبود که شیخ حسن آن را پایه‌ریزی می‌کرد. به همین جهت نیز شیخ حسن در مدت سه سالی که در فاصله قیام باشتین و زمان دستگیری‌اش در شهرها و روستاهای مختلف به تهیه مقدمات قیامی عمومی می‌پرداخت، تماسی با باشتیان برقرار نکرد و به پیگیری برنامه خود پرداخت.

عبدالرزاق باشتینی در رهبری قیام باشتین

هم‌زمان با قیام باشتین، عبدالرزاق فرزند خواجه فضل‌الله باشتینی که فئودال‌زاده‌ای مقرب درگاه سلطان ابوسعید بود، وارد زادگاه خویش شد. درباره چگونگی راه یافتن عبدالرزاق به دربار سلطان ابوسعید، مورخان آورده‌اند که: امین‌الدوله یکی از برادران عبدالرزاق در دربار ابوسعید بود. روزی سلطان به اطرافیان خویش گفت که در جست‌وجوی کسی است که بتواند با ابومسلم پهلوان دربار کشتی بگیرد و او

را بر خاک نشانند. امین‌الدوله عبدالرزاق برادر خویش را معرفی کرد. فرستادگان ابوسعید او را از باشتین به سلطانیه آوردند و او توانست بر ابومسلم غلبه کند و به این وسیله مقرب درگاه ابوسعید شود.^{۱۴} مقارن قیام باشتین، عبدالرزاق از طرف ابوسعید مأمور وصول مالیات کرمان بود. وی مالیات این شهر را جمع کرد و چون مردی عیاش بود، همه پول‌ها را صرف عیاشی کرد. آنگاه چون پولی در دست نداشت که نزد سلطان ببرد، به باشتین روی آورد تا از طریق فروش املاک پدر پولی تهیه کند. عبدالرزاق چون وارد باشتین شد، با خبر مرگ ابوسعید و قیام برادران حمزه مواجه گردید. در همین زمان فرستادگان علاءالدین محمد برای دستگیری حسن و حسین به

باشت آمدند. عبدالرزاق مردم را تشویق به دفاع از آنان و تمرد در مقابل علاءالدین محمد کرد و به فرستادگان وی گفت بازگردید و به علاءالدین بگویند که ایلچیان فضاحت کردند و مقتول گشتند.^{۱۵} به این ترتیب باشتیان در مقابل علاءالدین ایستادگی کردند و عبدالرزاق نیز رهبری آنان را به عهده گرفت.

علاءالدین که انتظار چنین قیامی را از مردم قصبه‌ای کوچک نداشت، هزار تن مأمور مسلح برای سرکوبی آنان فرستاد، اما این عده شکست خوردند. سرداران که جسارت یافتند، به تعقیب علاءالدین پرداختند و سرانجام او را در نزدیکی گرگان و در حال فرار دستگیر کردند و پس از آن کشتند و بدین ترتیب بر سبزواری مسلط شدند.^{۱۶}

عبدالرزاق پس از تحکیم موقعیت خود در رهبری قیام باشتین و شکست علاءالدین محمد، به اندیشه ازدواج با دختر بیوه علاءالدین که دستگیر شده بود، افتاد. دختر که به

اندیشه عبدالرزاق پی برده بود و از ازدواج با او اکراه داشت، از سبزواری گریخت و عبدالرزاق برادرش وجیه‌الدین مسعود را برای دستگیری او روانه ساخت.

مسعود چون بر دختر علاءالدین رسید و خواست او را دستگیر کند، با التماس شدید او مواجه شد و در نتیجه از برگرداندن او منصرف شد و با دست خالی به سبزواری مراجعت کرد. عبدالرزاق از این عمل برادر سخت خشمگین شد و به او حمله کرد، اما مسعود پیش‌دستی کرد و برادر را به قتل رساند و رهبری سرداران را به عهده گرفت.^{۱۷}

اوج‌گیری دولت سرداران و توسعه قلمرو ایشان، غلبه بر ارغون‌شاه و تصرف نیشابور؛ در زمان حکومت وجیه‌الدین مسعود اتفاق افتاد. امیرمسعود که در ابتدا حضور شیخ حسن جوری را در کنار خویش به مصلحت قدرت خود می‌دید و از طرفی برای آزاد ساختن شیخ حسن از زندان زیر فشار سرداران قرار داشت، تصمیم گرفت تا شیخ

نهضتی که شیخ حسن جوری سالیان سال در تدارک آن بود؛ با قیامی شتابزده به دست عناصری غیر اصیل افتاد و شیخ چاره‌ای جز موافقت با وضعیت پیش‌بینی نشده را نداشت.

مقبره شیخ حسن جوری از رهبران نهضت سرداران و عارف قرن هفتم هجری قمری واقع در روستای فیروز آباد فرورد شاهرود

رهبران سرمدار خود را جدا از مردم نمی‌دانستند و به راحتی در میان مردم زندگی می‌کردند و هیچ‌گونه ظلم و ستمی به مردم روا نمی‌داشتند.

ویژگی‌های قیام سرمداران

۱- **مذهب:** همان‌طور که قبلاً گفته شد، سرمداران عموماً شیعیان اثنی‌عشری بودند و مخالفان آنان نیز به مذهب تسنن و ابستگی داشتند.

۲- **بیگانه‌ستیزی:** قیام سرمداران، ماهیتاً بیگانه‌ستیز بوده و مبارزه با مغولان را از اهداف اصلی خود می‌دانستند. چنان که با از بین بردن طوغاتی‌مورخان، برای همیشه به سلطه سیاسی، نظامی مغولان در خاک ایران خاتمه دادند.

۳- **ستم‌ستیزی:** قیام سرمداران با بهره‌گیری از ایدئولوژی تشیع اثنی‌عشری، قیامی علیه ظلم و ستم هیئت حاکمه محسوب می‌شد. ظلم و ستمی که در ایران آن ایام اعمال می‌شد، ابعاد گوناگون، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی داشت که توسط حاکمان بر مردم تحمیل می‌شد.

۴- **اعتقاد به مهدویت:** از جمله اصول اصلی تشیع اثنی‌عشری، اعتقاد به مهدویت است. این مسئله در جناح شیعیان و نیز در جناح سرمداران وجود داشت و با همین اعتقاد مردم را علیه مفاسد موجود می‌شوراندند.

۵- **فتوت و جوانمردی:** از وجوه عمده قیام سرمداران، روح فتوت و جوانمردی بود. فتوت و جوانمردی ریشه در فرهنگ اصیل تشیع و ایرانی داشت و اکثر رهبران سرمدار این ویژگی را دارا بودند.

۶- **بُعد مردمی:** از ویژگی‌های این قیام، بُعد مردمی آن است. تمام توده‌های زحمتکش و محروم جامعه برای رسیدن به آرمان‌های خود، در این قیام جای دارند.

۷- **مسئله حکومت غیرموروثی:** این قیام از جمله قیام‌هایی است که فکر حکومت موروثی در آن رشد نکرد. خصلت مذهبی و بُعد مردمی این قیام، مانع رشد این گرایش می‌شد.

۸- **مساوات‌طلبی:** حس مساوات‌طلبی از جمله آرمان‌های این قیام به شمار می‌رفت. رهبران سرمدار خود را جدا از مردم نمی‌دانستند و به راحتی در میان مردم زندگی می‌کردند و هیچ‌گونه ظلم و ستمی به مردم روا نمی‌داشتند.

۹- **کمک به قیام‌های دیگر:** قیام‌هایی که از قیام سرمداران متأثر بودند، مانند قیام سرمداران کرمان، سمرقند و مازندران، مورد حمایت سرمداران بودند.^{۲۴}

را از زندان ارغون‌شاه آزاد کند و چنین نیز کرد.^{۱۸} حضور شیخ حسن در کنار مسعود، بر اعتبار قدرت روحی سرمداران افزود و در نتیجه آنان توانستند در سال ۷۳۹ بر ارغون‌شاه غلبه و نیشابور را تصرف کنند. پس از انتشار خبر کشته شدن ارغون‌شاه و تصرف نیشابور، طوغای تیمورخان که در گرگان و بخشی از نواحی شمال غربی خراسان حکومت می‌کرد و همچنان در اندیشه جانشینی ابوسعید بود، تصمیم به سرکوبی سرمداران گرفت و برادرش امیرعلی کاون را در رأس سپاهی روانه سبزوار کرد. این سپاه در سال ۷۴۱ هجری از سرمداران که رهبری آنان را شیخ حسن جوری و امیرمسعود عهده‌دار بودند، شکست خورد. سرمداران پس از پیروزی بر این سپاه، روانه جنگ با شخص طوغای تیمور شدند و پس از غلبه بر سپاهیان وی در ناحیه رود اترک، طوغای را مجبور به فرار به لارو رودبار کردند.^{۱۹}

شهادت شیخ حسن جوری

سرمداران پس از غلبه بر ارغون‌شاه و شکست طوغای تیمور، روانه جنگ با حسن کرت که بر هرات حکم می‌راند، شدند. امیرمسعود که اینک وجود شیخ حسن را با آن نفوذ معنوی‌اش به زبان خود می‌دید، توطئه‌ای تدارک دید و مخفیانه به یکی از نزدیکان خود دستور داد که در گرماگرم جنگ، شیخ حسن را به قتل رساند.^{۲۰} شهادت شیخ حسن، جریان جنگ را به زیان سرمداران تغییر داد و موجب شکست امیرمسعود شد. به این ترتیب نهضتی که شیخ حسن جوری سالیان سال در تدارک آن بود؛ با قیامی شتابزده به دست عناصری غیر اصیل افتاد و شیخ چاره‌ای جز موافقت با وضعیت پیش‌بینی نشده را نداشت و شاید نیز در اندیشه حرکت دادن نهضت در جهت اهداف اصیل و برنامه‌های خود بود که به شهادت رسید و به این ترتیب حرکتی اصیل از درون رو به تباهی گذاشت و با شهادت شیخ، راهی کاملاً جدا از اندیشه‌های رهبری پیمود.

امیرمسعود در سال ۷۴۵ هـ. ق به قتل رسید و پس از او رهبری و حکومت سرمداران به دست ده تن دیگر افتاد که یکی پس از دیگری قدرت را به دست گرفتند. اگرچه در زمان بعضی از امرای سرمدار، اوضاع داخلی قلمرو انسان تفاوتی کلی با نقاط دیگر داشت و پاکی و طهارت خاصی بر سرمداران حاکم بود که به قول ابن بطوطه «این عدالت چنان در قلمرو آنان رونق گرفت که سکه‌های طلا و نقره در اردوگاه ایشان روی خاک می‌ریخت و تا صاحب آن پیدا نمی‌شد، کسی دست به سوی آنان دراز نمی‌کرد»^{۲۱} و یا این که سرمداران در زمان خواجه علی مؤید (آخرین امیر با هفده سال اسیری)^{۲۲} به اندیشه پایه‌ریزی روابط خویش براساس فقیه شیعی افتادند. شهید اول (شیخ شمس الدین محمد مکی از علمای شیعی جبل عامل) کتاب مشهور اللمعة الدمشقیة را برای آنان نوشت و ارسال کرد، اما امیران سرمدار هرگز نتوانستند اهداف شیخ حسن و شیخ خلیفه را پی‌گیری کنند و تحقق بخشند.

دولت سرمدار تا زمان حمله تیمور به ایران دوام داشت و بالاخره در اثر هجوم او برچیده شد و از بین رفت.^{۲۳}

به قول ابن بطوطه «آیین عدالت چنان در قلمرو آنان رونق گرفت که سکه‌های طلا و نقره در اردوگاه ایشان روی خاک می‌ریخت و تا صاحب آن پیدا نمی‌شد، کسی دست به سوی آنان دراز نمی‌کرد».

بود یک ایدئولوژی، ایمان قوی و اعتقادات
فقهی معلوم و مشخص در میان رهبران و
پیروان سربداران، یکی از عوامل فروپاشی
است.

علل فروپاشی و زوال جنبش سربداران

۱- اولین عامل فروپاشی جنبش سربداران، مربوط به بافت سیاسی موجود در بین آنهاست؛ زیرا گرایش و عملکرد سران سربدار از همان آغاز قیام، باعث دودستگی و انشقاق در بین آنها شد و آنان را به دو دسته جناح شیخیان و سربداران تقسیم کرد. این دو جناح اگرچه در بعضی از اصول با هم توافق داشتند، اما سبب تضعیف درونی جنبش می شدند.

۲- روح ستیزه‌جویی و ترغیب به جهاد در میان سربداران (خصوصاً بعد از امیرمسعود) از بین رفت؛ چرا که سربداران به آن اصول و ارزش‌هایی که به خاطر آن دست به قیام زدند، نرسیدند و این باعث دلسردی آنان شد و این قانون است که دولتی که همراهی مردمش را نداشته باشد، محکوم به زوال است.

۳- عامل دیگر فروپاشی، مبارزه بر سر قدرت و دعوای خانگی در میان سران سربدار بود که مزید بر علت شده بود.

۴- نبود یک ایدئولوژی، ایمان قوی و اعتقادات فقهی معلوم و مشخص در میان رهبران و پیروان سربداران، یکی دیگر از عوامل فروپاشی است.

۵- ظلم و ستم برخی از حاکمان گماشته شده بر سر ممالک تصرف شده که موجب شورش مردم و فرصت دادن به دشمنان خارجی می شد.

۶- عامل مهم دیگر، فروپاشی جنگ‌های سربداران با مخالفان خارجی خود است. سربداران هرگز از این جنگ‌ها فراغت نیافتند تا دولت یکپارچه‌ای تشکیل دهند و آرمان‌های اجتماعی و اقتصادی خود را پیاده کنند.

۷- عوام‌فریبی و خیانت برخی از امرای سربداری (مانند خواجه‌علی مؤیدی) در پیوستن به دشمنان سربداری.

۸- بالاخره عامل اصلی زوال و فروپاشی جنبش سربداران، ریشه در روح پراشوب آن زمان دارد؛ زیرا ملوک طوایف برای کسب قدرت به جان هم افتاده بودند و هر یک در صحنه سیاست کلنجار می رفتند و ضمناً باعث تضعیف یکدیگر می شدند تا این که یکی از ستمکاران تاریخ به نام تیمور لنگ، سربرآورد و همه این سلسله‌های محلی را سر به دار کرد.

پی‌نوشت‌ها:

۱. روضة الصفا، میرخواند، جلد ۵، ص ۴۷۸.
۲. همان، جلد ۵، ص ۵۳۱، عروج و خروج سربداران؛ جان ماسون اسمیت، ترجمه اژند، ص ۱۰۷.
۳. امین‌زاده، علی، جنبش‌های شیعی در تاریخ ایران (با نگاهی ویژه به سربداران)، چاپ اول، ۱۳۸۴، انتشارات امیدمهر، ص ۸۷.
۴. همان، ص ۹۴.
۵. روضة الصفا، جلد ۵، ص ۶۰۵.
۶. امین‌زاده، علی، پیشین، ص ۹۷.
۷. حبیب‌السیر، خواندمیر، جلد ۳، ص ۳۵۹.
۸. روضة الصفا، جلد ۵، ص ۶۰۵.
۹. همان، ص ۶۰۶.
۱۰. همان، ص ۶۰۹.
۱۱. همان، ص ۵۳۴.
۱۲. عروج و خروج سربداران، ص ۱۰۹.
۱۳. تذکرة الشعراء، دولت‌شاه سمرقندی، تصحیح محمدعباسی، ص ۳۱۲.
۱۴. همان، ص ۳۱۲.
۱۵. نهضت سربداران خراسان؛ ای.پ. پطروشفسکی، ترجمه کشاورز، ص ۴۵.
۱۶. تذکرة الشعراء، ص ۳۱۲.
۱۷. همان، ص ۳۱۴.
۱۸. روضة الصفا، جلد ۵، ص ۶۰۸.
۱۹. تذکرة الشعراء، ص ۳۱۴.
۲۰. روضة الصفا، جلد ۵، ص ۶۱۴.
۲۱. سفرنامه ابن بطوطه، ترجمه محمدعلی موحد، ص ۳۹۰.
۲۲. حقیقت عبدالرفیع، تاریخ جنبش سربداران، چاپ دوم ۶۳، انتشارات علمی، ص ۲۴۲.
۲۳. جنبش‌های شیعی در تاریخ ایران (با نگاهی ویژه به سربداران)، صص ۱۸۲ تا ۱۸۵.
۲۴. همان، ص ۱۸۷ تا ۱۸۸.

